

ریچارد براتیگان، متولد ۳۰ ژانویه ۱۹۳۵ در شهر تاکوما ایالت واشینگتن و متوفی به سال ۱۹۸۴ در شمال کالیفرنیا، و یکی از پرآوازه‌ترین نویسندگان معاصر آمریکاست. آثار او چه در زمینه ادبیات داستانی و چه در زمینه شعر شگفت‌آور و مبهوت‌کننده‌اند. در حقیقت خواندن هریک از آثار او تجربه‌ای نو و خارق‌العاده است.

شیفتگی براتیگان به طبیعت روستایی، جنگل، کلبه، نهر و به‌خصوص ماهی قزل‌آلا، در تمام داستان‌ها و اشعارش پیداست. بعد از خواندن هر بخش از نوشته‌های او حسی عمیق و شاید لبخندی درونی در ژرفای دل مخاطب باقی می‌ماند. خیلی راحت می‌شود حس کرد که شخصیت اصلی داستان‌ها و اشعارش، تنها و تنها خود اوست... مردی که ساده است و همه‌چیز را ساده می‌بیند و در عین حال به عمق همه‌چیز توجه دارد و از کوچک‌ترین چیزها سرسری عبور نمی‌کند. به آرامی کشف می‌کند و کشفش را با تخیل می‌آمیزد و معجون زیبایی تحویل خواننده می‌دهد. مردی که قلاب ماهی‌گیری را به سمت آسمان پرتاب می‌کند و تماشا می‌کند که روی ابرها شناور می‌شود و سر می‌زند به ستاره ناهید؛ مردی که کتاب‌هایش به شکل یک پیاله‌اند، مردی که قزل‌آلاهایش، نماد هرچه که باشند، مهم‌اند و شاید بیشتر از انسان‌ها می‌فهمند و احترام دارند. مردی که خیال می‌کند، خیال خود را حس می‌کند و حس خود را بسط می‌دهد تا در همه‌جا ساری و جاری شود و همگان باورش کنند:

«همه‌چیز بوی گوسفند می‌داد. قاصدک‌ها یک‌باره بیشتر شکل گوسفند شده بودند تا گل، هر پره‌شان رنگ پشمی به خود گرفته بود و صدای زنگی از آن‌ها برمی‌خواست که از دل زردی‌ها می‌آمد. اما چیزی که بیشتر از همه بوی گوسفند می‌داد خود خورشید بود. وقتی پشت ابری پنهان شد، بوی گوسفندها هم آرام گرفت، مثل پا گذاشتن روی سمک یک آدم پیر، و وقتی دوباره درآمد، بوی گوسفندها بلند شد، مثل غرش رعد توی یک فنجان قهوه...»<sup>۱</sup>

نگاه سوررئالیست به وقایع، اجسام و طبیعت همراه با ظنر ظریفی که به کار می‌بندد، بی‌نظیر است. در جایی از کتاب «صید قزل‌آلا در آمریکا» به فروشگاه‌های می‌رود که «جویبار قزل‌آلای مستعمل» برای فروش گذاشته‌اند: «متری می‌فروشیمش. می‌تونین هرچقدر دلتون خواست یا هرچقدر برامون مونده رو بخرین. همین صبحی یه آقای اومد و ۱۷۳ متر خرید برای کادوی تولد به دختر برادرش هدیه بده. با خرید حداقل سه متر جویبار می‌تونید حشره‌ها رو هم مجانی ببرید. آبشارا رو البته جداگونه می‌فروشیم. پول درختا و پرنده‌ها، گلا، علفا و سرخسا رو هم سوا می‌گیریم... آبشارا کنار دیوار روی هم تلبار شده بودند... یک آبشار بود که طولش به بیست متر می‌رسید. برچسب‌هایی روی تکه آبشارهای بزرگ بود که طریقه درست درباره سر هم کردنشان را نشان می‌داد...»<sup>۲</sup>

شعرهای ریچارد براتیگان

لاره جمشیدی

2

**Your Catfish Friend**

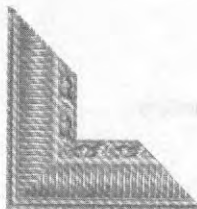
If I were to live my life  
in catfish forms  
in scaffolds of skin and whiskers  
at the bottom of a pond  
and you were to come by  
one evening  
when the moon was shining  
down into my dark home  
and stand there at the edge  
of my affection  
and think, "It's beautiful  
here by this pond. I wish  
somebody loved me,"  
I'd love you and be your catfish  
friend and drive such lonely  
thoughts from your mind  
and suddenly you would be  
at peace,  
and ask yourself, "I wonder  
if there are any catfish  
in this pond? It seems like  
a perfect place for them."

**دوست گربه ماهی تو**

اگه می تونستم  
شکل یه گربه ماهی زندگی کنم  
بر چارستونی از پوست و مو  
در عمق یه برکه  
و تو سالی و مطالعات فرسبی  
یه روز عصر  
وقتی که ماه می درخشید  
می اومدی  
اون پایین  
تو خونه تاریک من  
و می ایستادی اونجا بر لبه علاقه من  
و فکر می کردی:

«لب این برکه چه قشنگه. کاشکی یه نفر دوستم داشت.»  
من دوستت داشتم و دوست گربه ماهی ات بودم  
و این فکرای تنهایی رو از سرت بیرون می کردم  
و تو یه دفعه به آرامش می رسیدی  
و از خودت می پرسیدی:  
«یعنی هیچ گربه ماهی ای توی این برکه هست؟  
به نظر می آد جای معرکه ای براشون باشه.»

و اینک چند شعر کوتاه از او:



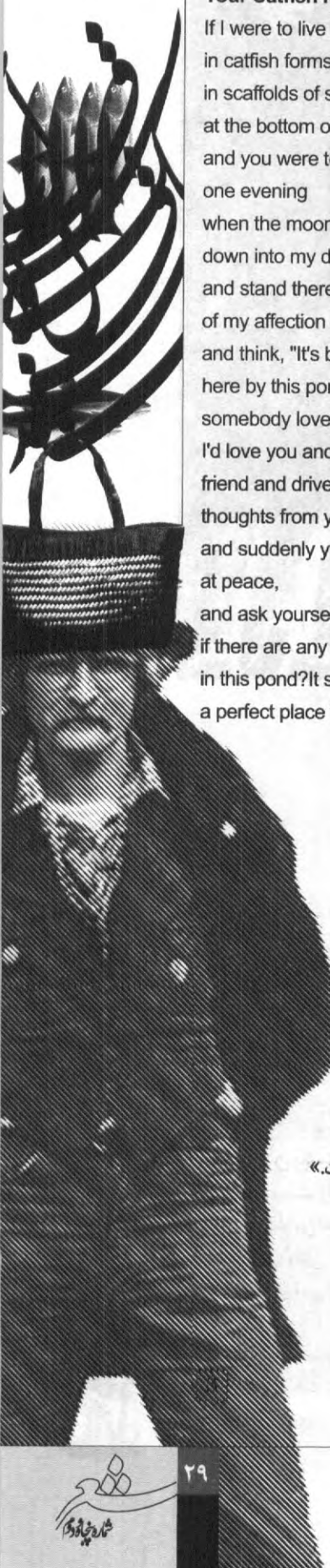
1

**Gee, You're So Beautiful That It's Starting To Rain**

Oh, Marcia,  
I want your long blonde beauty  
to be taught in high school,  
so kids will learn that God  
lives like music in the skin  
and sounds like a sunshine harpsicord.  
I want high school report cards  
to look like this:  
Play with Gentle Glass Things  
A  
Computer Magic  
A  
Writing Letter to Those You Love  
A  
Finding out about Fish  
A  
Marcia's Long Blonde Beauty  
A+!

**هی، تو اون قدر قشنگی که کم مونده بارون بباره**

اوه، ماریسا  
دلم می خواد زیبایی بلوند بلندت  
در مدرسه تدریس بشه  
تا بچه ها یاد بگیرن  
که خدا  
مثل موسیقی  
توی پوست  
زندگی می کنه  
و مثل یک هارپسیکورد درخشان  
به صدا درمیاد  
دلم می خواد برگه های گزارش مدرسه  
این طوری بشه:  
بازی کردن با چیزهای شیشه ای ظریف: ۲۰  
جادوی کامپیوتر: ۲۰  
نامه نوشتن برای کسانی که عاشقشون هستی: ۲۰  
کشف چیزهایی در مورد ماهی: ۲۰  
زیبایی بلوند بلند ماریسا: ۲۰



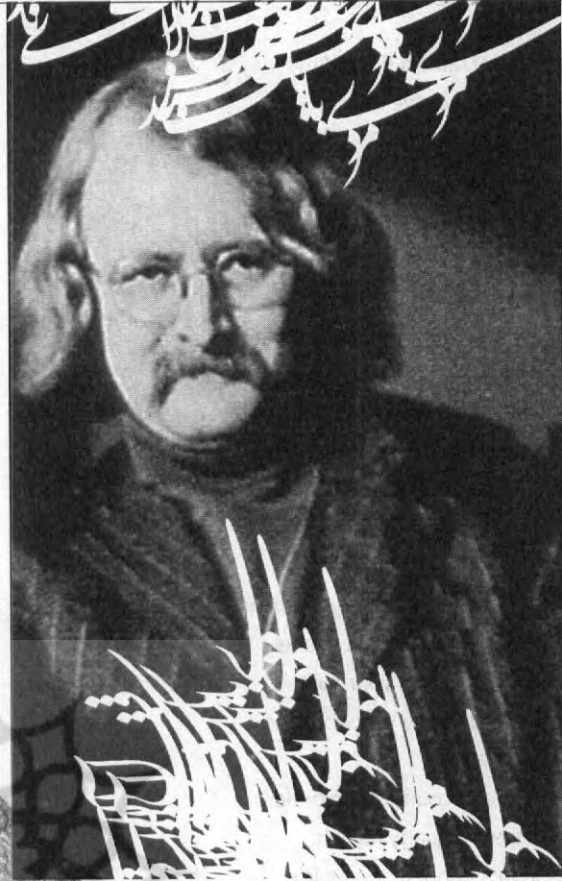
4

### To England

There are no postage stamps that send letters  
back to England three centuries ago,  
no postage stamps that make letters  
travel back until the grave hasn't been dug yet,  
and John Donne stands looking out the window,  
it is just beginning to rain this April morning,  
and the birds are falling into the trees  
like chess pieces into an unplayed game,  
and John Donne sees the postman coming up the street,  
the postman walks very carefully because his cane  
is made of glass

### به انگلیس

هیچ تمبری نیست که نامه‌ها رو پس بفرسته  
به انگلیس سه قرن پیش  
هیچ تمبری نیست که باعث بشه نامه‌ها برگردن  
به زمانی که قبر هنوز حفر نشده  
و جان دان ایستاده و از پنجره بیرون رو نگاه می‌کنه  
الانه که بارون بزنه  
توی این صبح آوریل  
و پرنده‌ها روی درخت‌ها فرود میان  
مثل مهره‌های شطرنج  
روی یه بازی انجام نشده  
و جان دان می‌بینه که  
پستچی از خیابان بالا می‌آد  
پستچی خیلی با دقت راه می‌ره  
چون که عصاش از شیشه ساخته شده.



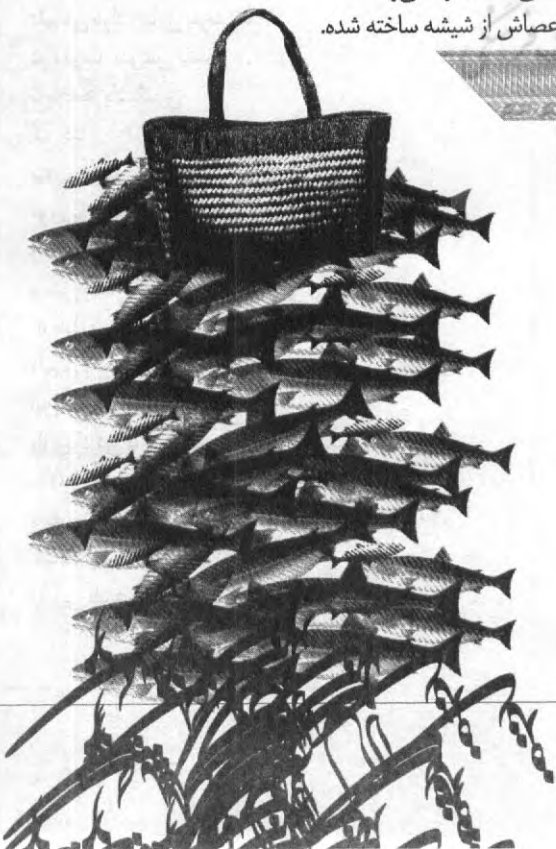
3

### I Live In The Twentieth Century

I live in the Twentieth Century  
and you lie here beside me. You  
were unhappy when you fell asleep.  
There was nothing I could do about  
it. I felt hopeless. Your face  
is so beautiful that I cannot stop  
to describe it, and there's nothing  
I can do to make you happy while  
you sleep.

### من در قرن بیستم زندگی می‌کنم

من در قرن بیستم زندگی می‌کنم  
و تو اینجا کنار من خوابیده‌ای  
ناراحت بودی وقتی که خوابت برد  
من هیچ کاری نمی‌تونستم برات بکنم  
نامید شدم.  
صورتت اون قدر قشنگه که نمی‌تونم از شرح دانش دست بردارم  
و هیچ کاری از دستم بر نمی‌آد که خوشحالت کنم  
وقتی که خوابیدی.



لولا شده به فراموشی، مثل یک در

لولا شده به فراموشی

مثل یک در،

به آرامی بسته شد

دور از دیدرس

و او زنی بود که عاشقش بودم

اما بارها

او

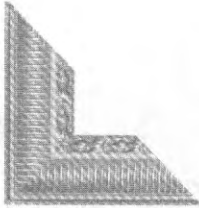
مثل یک آهوی ماشینی

در نوازش‌های من خوابید

و من

در سکوت فلزی رویاهایش

درد کشیدم.



9

**I will affect you slowly**

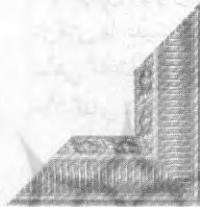
I'll affect you slowly

as if you were having

a picnic in a dream.

There will be no ants.

It won't rain.



به آرامی دوستت خواهم داشت

به آرامی دوستت خواهم داشت

انگار که در رویاهایت به یک پیک‌نیک رفته باشی

درحالی که مورچه‌ای در کار نخواهد بود

و بارانی نخواهد بارید.

10

**Yes, the Fish Music**

A trout-colored wind blows

through my eyes, through my fingers,

and I remember how the trout

used to hide from the dinosaurs

when they came to drink at the river.

The trout hid in subways, castles,

and automobiles. They waited patiently for the dinosaurs to

go away

بله! موسیقی ماهی

نسیمی از قزل‌آلای رنگی می‌وزه

از میون چشمام، از بین انگشتم

و یادم می‌آد چطوری قزل‌آلایها

از دایناسورها قایم می‌شدن

وقتی اونا واسه آب خوردن می‌اومدن لب رودخونه.

قزل‌آلایها توی راه‌های زیرزمینی، قلعه‌ها و اتومبیل‌ها قایم می‌شدن.

اونا صبورانه صبر می‌کردن تا دایناسورها راهشونو بگیرن و برن.

بی‌نوشت

۱ و ۲، ریچارد براتیگان صید قزل‌آلا در آمریکا، ترجمه پیام یزدانجو.

5

**The Shenevertakesherwatchoff Poem**

For Marcia

شعر اون هیچ‌وقت ساعتشو در نمی‌آره

برای مارسیا

6

**Romeo and Juliet**

If you will die for me,

I will die for you

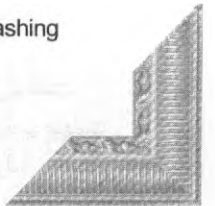
and our graves will be like two lovers washing

their clothes together

in a laundromat

If you will bring the soap

I will bring the bleach.



رومئو و ژولیت

اگه برام بمیری

برات می‌میرم

و قبرهامون مثل دو تا عاشق می‌شن

که با هم دیگه

توی یه ماشین لباسشویی خودکار

لباساشون رو می‌شورن

اگه تو صابون بیاری

من سفیدکننده رو می‌آرم.

7

**We Stopped at Perfect Days**

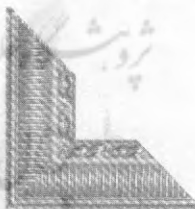
We stopped at perfect days

and got out of the car.

The wind glanced at her hair.

It was as simple as that.

I turned to say something



توی روزهای عالی توقف کردیم

توی روزهای عالی توقف کردیم

و از ماشین بیرون اومدیم.

باد نگاهی به موهای او انداخت.

به همون سادگی بود.

برگشتم که چیزی بگم...

8

**Hinged To Forgetfulness Like A Door**

Hinged to forgetfulness

like a door,

she slowly closed out of

sight,

and she was the woman I loved,

but too many times she slept like

a mechanical deer in my caresses,

and I ached in the metal silence

of her dreams

